

بخش چهارم- واما این ایجاز لعنتی... خدامی داند چه بحث مفصلی است و چقدر تکنیک های مختلفی می شود از آن بگویم. در این نوشتار، بهتر است پرونده ایجاز را ببندیم. برای حسن ختام، چند ترفند بسیار کاربردی را اینجا می نویسم. یکی از بهترین راه های موجز کردن متن ها به کارگیری همان سیستمی است که برای مدیتیشن تعریف شده است. مدیتیشن، در شکل علمی اش، شیوه ای کاربردی برای آرام کردن ذهن های مضطرب و مشوش است. برای یک ذهن آشفته، افکار بدون نظم و ترتیب ظاهری درهم می شوند و از یکدیگر پیشی می گیرند، تبدیل به خطوط متقاطعی می شوند که در فاصله های زمانی بسیار کوتاه همدیگر را می برند. و ذهن ناچار است با سرعتی بالا و در وضعیتی فرسایشی این مسابقه را دنبال کند و انرژی زیادی برای این نبود تمرکز صرف کند. اما مدیتیشن راهی است برای ایجاد تمرکز روی یک مسیر ساده و دوراندختن تمام آشفته گی های زائد و بی ربط، این دقیقا همان کاری است که با ایجاز در متن می توان انجام داد. طبق تجربه و مشاهده های سابقم، این را در بسیاری از متن های مبتدی ها و ناپلدها دیده ام که برای توصیف یک وضعیت مشخص چنان شاخ و برگ اضافی و حشوهای نجسی در متن می آورند که معمولا اصل قضیه و هدف جملات گم یا محو و کم رنگ می شود، برای مثال، اگر نویسنده خام دست در یک پاراگراف به دنبال ترسیم آدمی غمگین است، تصور می کند جنس و رنگ لباس ها، وضعیت آب و هوا، آدم هایی که می آیند و می روند، جزئیات منظره پشت پنجره، خاطره لوس دیروز که در محیط کار شخصیت اتفاق افتاده، و هزاران وصله بی ربط دیگر را باید در این بند بگنجانند، و در یک خود زنی ناشیانه مسیر اصلی متن را ناخواسته تغییر می دهد.

«زنده باد پترونیلو فلورس» انعکاس این فریاد در دیوارهای آبکند بلند می شد و تا جایی که ما بودیم می رسید؛ بعد از میان می رفت. مدتی کوتاه، بادی که از پایین می وزید همه مه صداهایی را به گوش ما می رساند که در هم می پیچیدند و با سروصدایی مثل سروصدای آبی که بر سنگلاخ ها می غلند و طغیان می کند خود را بالای می کشند. بعد، از همان جافریاد دیگری از خم آبکند پیچید و بالا آمد. بر دیوارها منعکس شد، و با صدایی بلند و رسا به گوش ما رسید، «زنده باد خودم ژنرال پترونیلو فلورس»^[۱]

این بند از خوان رولفو بزرگ را داشته باشید. نکته اش اینجاست که تصویری را در ذهن می سازد که اگر قرار بود روی کاغذ بیاوریم دو یا سه برابر این متن می شد. حرکت موقر و آرام کلمات را ببینید، اینکه چطور فقط با استفاده از صداها این فضا را ساخته، ببینید مسیری که اصوات یک فریاد طی می کنند تا از دل شیارهای آبکند بالا بیایند و به راوی برسند که به نمایندگی از یک جمع صحبت می کند، و بعد همه مه دم ها که - برای ترسیم این برهوت به غلغله می آید بر سنگلاخ هاتشبه می شود و در نهایت فضایی پیچیده که توصیفش از عهده هر کسی بر نمی آید چطور با تمرکز روی پیچیدن صداها ترسیم می شود. آخر سر، ما در ذهن خود مان پستی و بلندی ها، شیارهای دره، آبکند خشکیده، دیواره های آفتاب زده، و آدم های پنهان در حفره ها، کوه ها و تپه ها را می بینیم، در اصل، نویسنده، تنها و تنها، مسیر صداها و بلبشوی اصوات را توصیف کرده است.

ترفند بعدی ژرژین است. یاد بگیرید متن خودتان را برش بزنید. یکی از توصیه هایی که در کلاس ها زیاد تکرار می کنم جابه جایی نقطه شروع است. در خیلی از متن ها، وقتی نقطه شروع را چند جمله جلوتر ببرید، متوجه می شوید که متن جذاب تر و پویاتر می شود. شاید این ترس و واهمه را داشته باشید که بخشی از اطلاعات اصلی متن را دارید حذف می کنید. اما در اصل دارید فضاهایی خالی برای «سپید خوانی» ایجاد می کنید. «سپید خوانی»، در شکل ابتدایی و اولیه خودش، عبارت است از تصویری که مخاطب از بخش های حذف شده متن در ذهنش می سازد.

داشتم می رفتم خبر مرگ پدر زنم را به زنم بدهم. همین یک ساعت پیش مرده بود. روی دست های خودم، زنم هنوز چیزی نمی دانست؛ فکر می کرد یک زمین خوردگی ساده است، سرش درد گرفته و بعد هم خوب شده؛ همین! اما حالا مرده بود. مادرش رفته بود آب بیاورد، شهریار و سودابه هم ایستاده بودند کنارم. که نفس آخر را کشید. با چشم های خیره به من، همان طور که دست هایش را محکم توی دست هایم نگه داشته بودم. ترس تمام وجودش را گرفته بود. معلوم بود نمی خواهد بمیرد. التماس می کرد نگذارم برود....

برای مثال، به عنوان یک تمرین، در این متن، نقطه شروع را جابه جا کنید؛

بعضی جمله ها را به راحتی می شود از متن برداشت. نه تنها بد نمی شود، بلکه متن تراش خورده تر و بهتر هم می شود. مثلا، وقتی راوی در جمله اول اعلام می کند که دارد می رود خبر مرگ پدر زنش را به زنش بدهد، چه لزومی دارد که در خط بعد بگوید: «زنم هنوز چیزی نمی دانست»؟ یا بعضی از اطلاعات مانند این را که «مادرش رفته بود آب بیاورد» می شد بعدتر، حتی بعد از مرگ مرد، آورد و این پاراگراف را از شلوغی نجات داد. شهریار و سودابه هم همین وضع را دارند.

واما ترفندی دیگر: از دیالوگ برای حذف بخش زیادی از توضیحات استفاده کنید.

سروان گفت: «این لگوری پیر باز پیدایش شد؟»

- بله، قربان! خودش است.

- خودش است. از همین می ترسیدم. بهش بگو من نیستم.

- گفته ام، قربان! گفته ام که شما نیستید.

- خوب؟!

- با اجازه شما. جناب سروان! می گوید منتظر می ماند تا بیایید بیرون.

- مگر نغفتی که من نیستم؟! خودت گفتی که!

- می گوید منتظر می ماند. می گوید اینجا فقط یک در دارد و شما از همان دری که وارد شده اید بیرون می روید. حرفش این است، جناب سروان!^[۲]

ببینید، اگر قرار بود این آستانه مبتدیانه نوشته شود، چه وضعی پیدا می کرد؛ بر می شد از توضیحات اضافه ای که جلوتر دوباره در دیالوگ هانکرار می شوند. اما در همان تمام آن ها را حذف کرده است، تا دیالوگ های سیقل خورده به تنهایی ذهن مخاطب را سلاخی کنند. مخاطب از خلال حرف های دو شخصیت متوجه می شود اوضاع از چه قرار است.

مرد گفت: «خوبیش اینه که درد نداره. شروع که شد از همینش می فهمی...»

- واقعا نداره؟!

- اصلا، ولی از یابت بوش خیلی متأسفم؛ حتما ناراحت می کنه.

- بسه دیگه! خواهش می کنم!

ادبیات فارسی؛ لذت هنری یا ضرورت تحصیلی؟



توان دانش آموزان در دروس زبان و ادبیات فارسی - در خوانش، نگارش، درک مطلب و ... - از موضوع هایی است که بسیاری از اهل ادب و دغدغه مندان به آن اشاره کرده اند و درباره اش گفته و نوشته اند. آنچه پنهان نیست این است که گویا، به دلایل مختلفی، توانایی دانش آموزان در دروس گفته شده متناسب با دوره دوازده ساله ای که در مدرسه می گذرانند نیست و وقتی دیپلم می گیرند هنوز مشکلات گاه پیش پا افتاده ای در این زمینه دارند. کم توانی در خواندن متون نظم یا نثر، و معنی کردن و درک آن ها یکی از آشکارترین و پرتکرارترین صحنه هایی است که هر کسی که با دانش آموزان سر و کار داشته به چشم دیده است. این مسئله موضوع یک سلسله گزارش است که در هریک پی یکی از دلایل یا عوامل مؤثر آن را گرفته ایم.

در بخش نخست، سراغ حسن دلارامی و حسین باقری، دو تن از

معلمانی رفته ایم که هم دغدغه ادبیات دارند و هم سال ها تجربه معلمی در این دروس در پایه های مختلف تحصیلی.

یکی از نکاتی که حسن دلارامی به آن اشاره می کند این است

که لذت ادبی از دانش آموزان گرفته شده و آن ها فقط به

فکر تست و کنکور هستند، چیزی که ارتباطی با ادبیات، که

آمیخته با تخیل و خلاقیت است، ندارد. از نکات مهمی که دیگر

طرف گفت و گو در این گزارش، یعنی حسین باقری، به آن اشاره

می کند نیز این است که در برخی از مدارس، به خصوص مدارس

مناطق روستایی، جای معلم متخصص و ادبیات خوانده خالی

است و دبیرانی سر کلاس ادبیات می روند که تخصصی در این

رشته ندارند.

● تست زنی لذت ادبی را از دانش آموزان گرفته است

حسن دلارامی که حدود هجده سال سابقه تدریس

دارد متوجه چالش درس فارسی هست و می گوید:

دوران دانش آموزی را می شود به سه دوره تقسیم

کنیم، یکی تا پایان دبستان است، بعدی دوره

راهنمایی قدیم که حالا شده متوسطه اول، و سومی

دوره دبیرستان قدیم یا متوسطه دوم. در پایه های

اول، هدف این است که دانش آموز بتواند بخواند. اما،

هرچه به پایه های بالاتر می رویم، بیشتر با مشکلاتی

روبه رو می شویم. هنوز معلمان می خواهند همان

روان روان خوانی و روخوانی یا رونویسی از متن فارسی

را داشته باشند.

او ادامه می دهد: مسئله بعدی این است که دوره اول

متوسطه بهترین دوره ای است که ما می توانیم بچه ها

را هم با ادبیات کهن آشنا کنیم، هم با ادبیات روز دنیا

و هم با نویسندگان های امروز خودمان. اگر بخواهیم

درباره ادبیات کهن برای دانش آموزان

کاری انجام دهیم، زمانش همین

سه ساله دوره متوسطه اول است که

در کتاب کتاب درسی - اگر نقصی هم دارد

- معلم می تواند بخش هایی از «تاریخ

بیهقی» یا «سفرنامه» ناصر خسرو را هم

بخواند و مرور کند. اما از این دوره هم

انگار به عنوان مقدمه ای استفاده

می کنند برای دوره دوم دبیرستان تا

بچه ها را با آرایه ها یا تست زودتر آشنا

کنند که تست زن های خوبی برای کنکور

شوند.

دلارامی به تفاوت ذاتی دروسی مانند

ریاضی و ادبیات اشاره می کند؛ شاید در

درس هایی مانند ریاضی تست جواب

بدهد، اما، برای فارسی و درس هایی که

ما با مفهوم یا خیال سروکار داریم، بحث

تست خطاست. اینکه درس فارسی یا

یک مفهوم ادبی را در قالب چهار تا گزینه

بیاوری خطاست. بحث ادبیات یا ادبیات خلاق در

دوره دوم خیلی کم رنگ است؛ باز هم همان روال

است و دانش آموزان باید تست ها را خوب بزنند

که درصدا هایشان بالا برود. هیچ کمکی که اینجا

دانش آموز را با ادبیات کهن آشنا کند وجود ندارد.

بچه ها با این روش هیچ وقت با یک جریان ادبی آشنا

نمی شوند، چیزی به نام قدرت درک مطلب یا تحلیل

یک متن به هیچ وجه در دانش آموز ایجاد نمی شود

که بعد ما بیاییم بگویم چرا از ادبیات دور هستند،

مگر فقط معلم علاقه مندی ایجاد کند.

این دبیر ادبیات یادآور می شود، به هیچ عنوان،

ساعتی که در آن دانش آموزان لذت ادبی ببرند نداریم،

مثلا ساعتی که در آن فقط شعر بخوانیم و درباره شعر

حرف بزنیم، فاجعه در نوشتن است. علت های زیادی

هم دارد. چیزی به نام «نگارش خلاق» هم نداریم که

دانش آموز بتواند ذوق ادبی اش را فعال نگه دارد.

حوصله خواندن در بچه ها کم شده است و به شدت

ضد خواندن هستند، یکی از دلایلش همین است که

آن قدر درگیر تست و کتاب های کمک درسی هستند

تا در کنکور موفق شوند که جایی برای لذت بردن از

متن باقی نمی ماند. مسئله مهم این است که فرصت

ایجاد شود تا بچه های ما بتوانند لذت متون کهنمان

را بچشند، آن هم بی نگرانی از آزمون و تست. در دوره

دوم متوسطه، وقتی کتاب های کمک درسی هستند

بچه ها می خوانی، نه خوانش شعر

برایشان مهم است، نه تصاویر شعر،

فقط قلم به دست آماده اند که معنی را

بگویند و بنویسند. که این کار هم اشتباه

است. مثلا، شعری را که نظامی در دو

بیت آورده هر معلمی بگوید من معنی

می کنم اشتباه است، چون، اگر قرار به

معنی و نثر بود، نظامی احتمالا از ما در

این زمینه هم بهتر و خلاق تر می بود.

از او درباره اینکه چطور می شود وضع

موجود را بهبود بخشید می پرسیم؛

این طور پاسخ می دهد: یکی این است

که باید ساعتی مخصوص کتاب و

کتاب خوانی باشد، و آن ساعت دست

معلم ادبیاتی باشد که علاقه مند به متون

است. قسمت هایی مانند ریخونام و

بیندیشیم» را بر بیشتر کنیم، از بیهقی و

ناصر خسرو که نوشته شان نمونه های

خوب نثر است بیشتر بیاوریم. یا می شود از «شاهنامه»

مستقیم خود ابیات را آورد تا بچه ها با آن آشنا شوند و

هیچ تستی از آن طراحی نشود. داستان های معاصر

خیلی کم است؛ می شود متونی مانند نکت نگاری های

جلال آل احمد، «سووشون» سیمن دانشور، بعضی

از داستان های صادق هدایت، یا «کلیدر» محمود

دولت آبادی را برای آشنایی دانش آموزان با نثر نویسان

معاصر در کتاب ها آورد. من بخشی از ساعت کلاسی

خودم را به خواندن متون کهن و معاصر اختصاص

داده ام و توانسته ام با این کار ساعت ادبیات را از حالت

خشک خودش خارج کنم. راهکار دیگری که شخصا به

آن رسیدم این بود که در ساعات غیردرسی، داوطلبانه

و رایگان، کلاس تشکیل دهم و با بچه ها زمان های

مهم دنیا را بخوانم. همیشه مخالفت هایی هم وجود

داشته است. مدیران خوبی که من در همه این سال ها

با آن ها کار کرده ام مدیرانی بوده اند که اختلالی در این

کار ایجاد نمی کردند و مانع آن نمی شدند.

● جای ادبیات در کتاب های درسی ادبیات خالی است

حسین باقری دبیر ادبیاتی است که به گفته خودش

در پایه های دهم و یازدهم و دوازدهم درس می دهد

و بیشتر در مدارس روستایی خدمت کرده است. او

تجربه ای متفاوت دارد و می گوید: پایه دانش آموزانی

که من با آن ها کار کرده ام و می کنم

بسیار ضعیف است. احتمالا چون

معلم هایشان در دوره راهنمایی توجهی

به درس ادبیات فارسی نمی کرده اند و

آن را جدی نمی گرفته اند، مثلا، معلم

تاریخ و جغرافیا می آمده و فارسی را

هم درس می داده یا سر باز معلم را

می گذاشته اند دبیر ادبیات. احتمالا

این باعث شده دانش آموزانی که من

با آن ها کار کرده ام، چه در خوانش و

چه در معنی، بسیار بسیار عقب باشند.

او می افزاید: مسئله دیگر دوزبانه بودن

دانش آموزانی است که با آن ها کار کرده ام،

و این باز کار راست می کند، مثلا آن ها

با یک گویش خاص فکر می کنند، ولی

باید فارسی حرف بزنند یا بخوانند.

در جایی که زبانشان فارسی است،

مشکلشان کمتر است، ولی کسانی که

زبان مادری شان غیر از فارسی بوده و در

خانه تا هفت سالگی تقریبا همیشه مثلا با یک گویش

خاص صحبت می کرده اند، وقتی به مدرسه می آیند،

مشکل دارند. البته من مسئله و مشکل اصلی را در

همان پایه های ابتدایی می بینم؛ یعنی معلم پایه های

ابتدایی و راهنمایی از همه پایه ها مهم تر است و در این

مناطق نیز ضعیف ترین معلمان را در سال های گذشته

برای همین دوره ها آورده اند. من دانش آموز کلاس

دوازدهم داشتم که نمی دانست فعل چیست؛ یعنی

در دوازده سال تحصیل همین را هم درست نگفته اند

یا او یاد نگرفته است. وقتی دانش آموز دوازدهم این

سؤال را می پرسد، فرومی ریزی و می روی از اول شروع

می کنی. وقتی می رفتم سر کلاس، دیگر فرق نمی کرد

چه پایه ای باشد، شروع می کردم از ابتدا درس دادن.

باقری خاطرنشان می کند: تجربه درس دادن در

مشهد را هم داشته ام؛ آنجا هم خیلی تعریفی نداشته

است. یکی از دلایلش این است که معلم ها درس های

روان خوانی را اصلا بر گزار نمی کنند و از آن رد می شوند؛

نه روی لحن کار می کنند، نه روی خوانش، و نه حتی

خودشان درست می خوانند. خیلی وقت ها این طور

اتفاق می افتد که معلمی که حال و حوصله ندارد

می نشیند و خوانش را به دانش آموزان می سپرد و

بعدش هم رد می شود می رود.

ضعف و اشکال در کتاب های درسی از دیگر نکاتی

است که این معلم ادبیات به آن

اشاره می کند؛ متن ها یا داستان هایی

که برای کتاب های درسی انتخاب

شده و حشتناک است. این متون هیچ

ذوقی را در بچه ها بیدار نمی کند. آن

هم بچه های این نسل که «شاهنامه»

یا کتاب های تاریخی که برای ما

جذاب بودند هم برایشان جذاب

نیست. آن وقت، برای بچه های این

نسل می آیند «سنگسازان بی سنگر»

می گذاردند توی کتاب. من در جلسه ای

می گفتم که حتی اگر از دفاع مقدس هم

بخواهی انتخاب کنی خیلی متن های

قوی تری از متن هایی که در کتاب

آورده اند وجود دارد. بعضی از کسانی

که مطلبی از آن ها در کتاب آورده اند اصلا

نویسنده نیستند و اسم هایی هستند

که اگر بگویم احتمالا به گوشتان هم

نخورده است. وقتی در کتاب های

درسی ما خبری از نویسندگان و شاعران بزرگ ما

نیست، یعنی متن درست انتخاب نشده است، مثلا،

وقتی می خواهیم از شعر سپید برای بچه های کلاس

دهم بگویم، به جای اینکه بهترین نمونه آن را معرفی

کنیم، چه کسی را معرفی می کنیم؟ متأسفانه انتخاب

درست نیست. خلاصه، می توانیم بگویم جای ادبیات

در کتاب های درسی ادبیات دبیرستان خالی است.



حسین باقری:
من دانش آموز کلاس دوازدهم داشتم که نمی دانست فعل چیست؛ یعنی در دوازده سال تحصیل همین را هم درست نگفته اند یا او یاد نگرفته است. وقتی دانش آموز دوازدهم این سؤال را می پرسد، فرومی ریزی و می روی از اول شروع می کنی. وقتی می رفتم سر کلاس، دیگر فرق نمی کرد چه پایه ای باشد، شروع می کردم از ابتدا درس دادن.



زهره شامی:
پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی